

شعر العجم

حصه سوم

ترجمه جناب سرور خان گویا

مصنّفه شبلی نعمانی مرحوم

میرزا صائب اصفهانی

شعر فارسی از رودکی آغاز و میرزا صائب انجام گرفت قبل از رودکی نیز عده از شعرأ بوده اند و بعد از صائب نیز مردمانی پیدا گشتند که طبع آزمائی کرده اند، لیکن دور پیش از رودکی و بعد از صائب یکی هم قابل شمار نیست، آری در دوره اخیر شاعری بنام قآنی ظهور کرد که تا اندازه خاتم سبک قدیم و فاتح اسلوب جدید بود با وجود آن اسلوب شعری را بکلی تغییر نداد بلکه همان خواب های هفتصد ساله را دوباره بخاطر آورد حقیقه سبک قآنی همان سبک فرخی و منوچهری است که چند قرن پیش این سبک را اختیار کرده بودند.

سبک قدما دفعه در عهد اکبری صفوی روشن دیگری گرفت عرفی نظیری و حشی بزدی، شفائی و غیره همکاران او خیالات گوناگون و افکار بکر و دست نخورده پیدا کرده ساحت شعر و شاعری را بی نهایت وسیع نمودند به تخصیص رموز عشق و عاشقی و هزاران نکات فلسفه زندگانی را به پیرایه های لطیف و خاطر پسندی بیان کردند که بخواب و خیال قدما هم نکذشته بود. تلالو و درخشندگی این دوره محض از بمن و توجه اکبر جلال الدین و شاه عباس صفوی بوده اگر چه جهانگیر و شاه جهان در کرم و جوانمردیهای شاهانه از اکبر جلور فتند ولی قوای لبر و مند طبائع تماماً بصرف رسیده و از سر چشمه فیضان فطرت نیز بی نصیب ماندند

و اگر چیزی هم یادگار این زمانه هاست آنهم در نتیجه نحر یکتا اکبر بود قدسی ، طالب آملی ، ابو طالب کلیم ، اگر چه از شعرای دربار جهانگیر و شاه جهانند ولی در حقیقت برک و بار نهال پر ثمر دوره جلال الدین اکبر بوده اند .

میرزا صائب هم یادگار همان عهد و گل سرسبد زمان خود است در حقیقت غیر از کلیم شاعری نبود که در آن وقت باری دعوی هم سری نماید . بعد از صائب و دوره که بنام او یاد می شود در اثر زهد خشک عالمگیر اورنگ زیب منطقی و این مشعل فروزان بکلی خاموش شد .

صائب از دو دمان محترمی بود پدرش شغل تجارت داشت صائب در تبریز تولد یافت (۱) و نشو و نما در شهر اصفهان نمود علوم درسی را نیز درین دیار فرا گرفت از همین جهت هم بتبریزی و هم به اصفهان مشهور است فطرت شاعر بود و این موهبت خدائی او را بدرجه اتم حاصل گشت در آغاز سن شعور به شاعری معروف گردید ، شخصی بر سبیل امتحان این مصرع مهملی را عرضه کرده بر مصرع دیگری او را تکلیف نمود .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
شمع گر خاموش باشد ، آتش از مینا گرفت

صائب بداهة این مصرع را با نرسانده مصرع مهمل را با معنی ساخت . (۲)
امشب از ساقی زبس گرم است محفل میتوان شمع گر خاموش باشد آتش از مینا گرفت
با وجود شاعری ، صائب نهایت خوش مذهب و راسخ العقیده بود چنانچه در آغاز شباب بحرین الشریفین مشرف شد بعد از عودت زیارت مشهد رضوی شتافت و برای اظهار عقیده قصیده سرود که يك بيت آن این است .

در آن نشکده نوشته است که خاندان میرزا صائب را عباس صفوی در اصفهان کوچا بنده
و در همین جا میرزا صائب تولد شده

لله الحمد که بعد از سفر حج صائب عهد خود تازه با سلطان خراسان کردم
صائب فنون و دقائق شعری را در سآ از حکیم رکنای مسیح کاشی و حکیم
شفا فی آموخت حکیم رکنای شاعر مشهوری بود شاه عباس صفوی جهت ملاقات
بمنزل اومی رفت اخیراً حساد شاه عباس را از او گرفته خاطر ساختند بذا بران
حکیم رکنای از دربار کناره گرفت و این مطلع را سروده .

گر فلک، يك صحبتدم با من گران باشد سرش شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش
به هند و هسپار گردید و باستان اکبر و جهانگیر رسید، چون شاه جهان بر تخت
سلطنت نشست قطعه در تاریخ جلوس او گفته ۱۲ هزار روپیه بطور صلہ دریافت
و چون در سنه ۱۰۴۱ هـ عزم زیارت مشهد رضوی نمود شاه جهان ۵ هزار روپیه
برای زاد و راحله سفر بوی بخشید در سنه ۱۰۶۶ هـ وفات کرد .

صیت فیاضی های هند سر تا سر ایران را فرا گرفته بود اشتیاق سفر هند در
دل صائب نیز جا گرفت چنانچا خود میگوید :

همچو عزم سفر هند، که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
گر چه برای زاد و نومه سفر هند بهتر از شاعر می نماند ولی چون صائب از خالواده
محتشمی بود این طریق مبتذل را کنار گذاشت و در تمام احوال و تجارت وارد دہلی شد .
بدر بار شاه جهان رسید و بمنصب يك هزار آری و خطاب مستعد خان نایل گشت
در همین وقت با ظفر خان آشنائی به هم رساند بعد ازین تاریخ علائق و روابط در بین
هر دو باندازه استحکام یافت که نام صائب و ظفر خان لازم و ملزوم يك دیگر بودند .

ظفر خان از امرای مشهور دوره تیموریست پدرش خواجه ابوالحسن در زمان اکبر از
ایران آمده امور دیوان دکن با و محول گردید جهانگیر در عهد سلطنت خود
وی را وزیر اعظم مقرر کرد در سنه ۱۰۳۳ حکومت کابل نیز بر وزارتش ضم

گر دید چون بنا بر عهد و وزارت از پای نخت رفته نمی توانست پسرش ظفر خان بطور لیاقت حاکم کابل معین شد، ظفر خان نهایت جواد و قدر شناس علم و فن بود خودش نیز شاعر بوده و احسن تخلص میگرد در اثر شاگردی مرزا صائب در شعر استعداد خوبی بهم رساند چنانچه خود میگوید :

طرز باران پیش احسن بعد از بن عقبه ل نیست تازه گوئیهای او از فیض طبع صائب است

میرزا صائب قصاید متعدد در مدح ظفر خان سروده چون مدح در حقیقت سزاوار هر گونه مدح و ستایش بود میرزا نیز بر مداحی و وصف او ناز میگرد چنانچه در قصیده میگوید :

کلاه گوشه ، بخورشید و ماه می شکم به این غرور که مدحت گر ظفر خانم
 زنو بهار سخایش ، چو قطره ریز شوم قسم خورد بسر کلمک ، ابر نیسانم
 بلند بخت نهالا ! بهار تر بیتا ! که از نسیم هواد اریتم ، گلستانم
 حقوق تر بیتت را ، که در تر قی باد زبان کجاست ؟ که در حضرت فرو خوانم
 تو یا بتخت سخن را بدشت من دادی تو تاج مدح نهادی ، بفرق دیوانم
 ز روی گرم تو جوشید ، خون معنی من کشید جذب تو ، این لعل از رگ کانم
 تو جان ، زد خل بجای ، مصرع مرا دادی تو در فصاحت ، دادی خطاب سبحانم
 زدقت تو بمعنی شدم چنان بار بیک که می توان بدل مور ، کرد پنجهانم
 چو زلف سنبل ابیات من پریشان بود نداشت طره شیرازه روی دیوانم
 تو غنچه (۱) ساختی اوراق باد برده من و اگر نه خار نمی ماند از گلستانم

ازین اشعار معلوم می شود که میرزا صائب دیوان خود را حسب فرمایش و اشاره ظفر خان ترتیب داده مومی الیه بر اشعار میرزا صائب انتقادات استادانه

ید یضا و سرو آزاد بلکرامی .

نیز میکرد و از اثر همین نقادی اشعار میرزا روز و زرتقی و عروج می نمود.
چون در سنه ۱۰۳۹ هـ شاه جهان عازم دکن گردید ظفر خان ملتزم رکاب بود
و مرزا صائب نیز بمعیت او بدکن سفر نمود و قتیکه به برهانپور رسید چون زمین
این دیار نهایت خاک و غبار داشت صائب بداهةً سرود:

توتیا سازد غبارا بگره و لاهور را چشم من تا خاکمال کرد برها نیور خورد
پدر صائب با فرزند خود نهایت محبت داشت و دران وقت ایران و هندستان
مثل دو صحن يك خانه محسوب می شد و سفر هندوستان هیچ اشکال نداشت پدر
میرزا از فرط محبتی که با پسر داشت در سن هفتاد سالگی سفر هندستان برای بردن
پسر خود اختیار نمود میرزا صائب مجبوراً از ظفر خان رخصت خواست و قصیده
مدحیه سروده چنین اظهار مطلب نمود:

شش سال پیش رفت که از اصفهان بپند افتاده است تو سن عزم مرا گذار
هفتاد ساله ، والد پیر ست بنده را کز تر تبیت بود بمنش حق بی شمار
آورده است جذبه گستاخ شوق من از اصفهان به آگره و لاهورش اشکبار
زان پیشتر کز آگره به معموره دکن ^{که علوم آیدن عنان گسسته تر} از سیل بی قرار
این راه دور را ز سر شوق طی کند با قسامت خمیده ، و با یبکر نزار
دارم امید رخصت از آستان تو ای آستان کعبه امید روزگار
مقصود او ز آمدنش بردن من است لب را بحرف رخصت من کن کهر نثار
باجبه (۱) کشاده ترا ز آفتاب صبح دست دعا به بدرقه راه من بر آر

از حسن اتفاق در همین زمان یعنی سنه ۱۰۴۱ هـ شاه جهان از دکن به آگره سفر
نمود در ابتدای سنه ۱۰۴۲ هـ ظفر خان بصوبه داری کشمیر نائل گردید و میرزا صائب
همراهی ظفر خان بکشمیر آمد بعد از سیاحت این شهر مینو سواد بایدر خویش بوطن خود

(۱) سرو آزاد .

عودت نمود در ایران نیز مقام و منزلت او را عز بر و گرامی داشتند چنانچه سلاطین صفویه بکمال عزت و احترام او را پذیرفتند میرزا هم در مدح ایشان قصاید غرا نوشت شاه عباس ثانی او را ملک الشعرا خطاب داد بعد از وی . شاه سلیمان صفوی بر تخت نشست میرزا صائب قصیده در نهنیت جلوس سرود که مطلع آن این است .

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را گرفت خیل پیری . در میان سلیمان را سلیمان چون در اوج شباب و معراج حسن و جمال بود نهایت رنجیده و در تمام عمر با میرزا سخن نگفت . (۱)

اگر چه میرزا بعد ازین تاریخ از ایران قدم بیرون نگذاشت ولی فیاضی های هند بار بار بیاد او می آمد ، چون نواب جعفر خان در آغاز عهد عالمگیری وزیر اعظم مقرر شد میرزا این شعر را نوشته برایش فرستاد .

دوردستان را با احسان یاد کردن همت است . ورته هر نخلی بیای خود نمر می افکند نواب مذکور (۵) هزار روپیه و بقول (۵) هزار طلا بطور صلہ در اصفهان برایش فرستاد . (۲)

ژوهرشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در سنه ۱۰۸۰ هجری میرزا صائب در اصفهان وفات نمود و فقره « صائب وفات یافت » ماده تاریخ وفات اوست . میرزا در حین مرگ وصیت کرده بود که این بیت او را بر لوح مزارش نقر نمایند چنانچه همین بیت را بعد از مرگش در لوح آرامگاه ابدی او بر سنگ مرمر کتبه اند .

در هیچ برده نیست ، نباشد نوای تو عالم پرست از تو و خالی است جای تو
حالات و عادات : میرزا نهایت خود دار و یابند وضع و پاکیزه خو و متواضع بود

(۱) ریاض الشعرا (۲) خزانه سمره .

شعرای ایران از شعرای هند کم‌تر یاد و بودی کرده اند غیر از امیر خسرو و حسن دهلوی دیگر شاعر هندی را قابل تذکار ندانسته اند ولی میرزا صائب بر عکس آنها اسمای شعرای معاصر هندی را در مقاطع غزلیات خود آورده و از هر يك استقبال شایانی کرده است در جواب غزل غنی غزلی سروده که مقطع اش این است :

این جواب آن غزل صائب که میگوید غنی « یاد ایا میکهد دیکه شوق ماسر یوش داشت » عادت و خوی میرزا است که در جواب غزل اکثر شعرا غزلی نوشته و در مقطع غزل خود مصرع کامل آن غزل استقبال شده را تضمین می نماید ازین روش صحت مذاق و خوبی انتخاب او را اندام میتوان کرد.

این آن غزل که فیضی شیر بن کلام گفت « دود بیده ام خلیده و در دل نشسته » این جواب آن غزل صائب که میگوید ملک « چشم بینش باز کن تا هر چه خواهی بنگری » بطرز تازه قسم یاد می کنم صائب « که جای طالب آمل در اصفهان پیدا است » این جواب مصرع نوعی که خاکش سبز باد « صابو ابر بهاری کشت را سیراب کرد » این آن غزل که اوحدی خوش کلام گفت « ای روشن از رخ نوزدین و زمان همه » جواب آن غزل است این که میر شوقی گفت « چو شبر آرد و طرفی می کشند زنجیرم » این جواب آن غزل صائب که فتحی گفته است « از قرا موستان مباد آنکس که مار اباد کرد » صائب این تازه غزل آن غزل شایبوردست « که گران می رود آن کس که توکل دارد » جواب آن غزل است این که گفته است « کلید کعبه و بت خانه در بغل دارم » این جواب آن غزل صائب که ادلم گفته است « گرمش دامن نکیرم خون من خود مرده نیست » جواب آن غزل حاذق است این صائب « بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم » این جواب آن غزل صائب که رافق گفته است « تیغ دایم آب در جود دارد و خون می خورد » شعرا عموماً با هم حسد و رقابت دارند لیکن میرزا صائب این عادت را نداشت

زشت و ناپسند میداند چنانچه در غزلی آنها را در محبت و اتحاد یکدیگر ترغیب میکند :
 خوش آن گروه که مست بیان یکدگر اند ز جوش فکرمی ارغوان يك دگر اند
 نمی زنند بسنگ شکست ، گوهر هم بی رواج متاع دکان یکدگر اند
 زنند بر سر هم ، گل ز مصرع رنگین ز فکرتازه گل بوستان يك دگر اند
 بغیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم دگر که ز اهل سخن مهربان يك دگر اند

صائب اسمای تمام اساتید گذشته بلکه معاصرین خود در اهم بنهایت ادب
 و احترام یاد میکند ولی با بعضی استادان يك اعتقاد و ارادت خاصی دارد و از همه
 بیشتر با خواجه شیراز منتهای عقیدت و ارادت را نشان میدهد و این نیز زرگترین
 دلیل صحت فوق و روشنی قریحه او است :

با صرار یاران معاصر غزلی بر جواب غزل خواجه نوشت ولی در مقطع چنین
 اعتذار نمود .

صائب چه توان کرد به تکلیف عزیزان و در نه طرف خواجه شدن بی بصری بود
 در غزل دیگر میگوید

رواست صائب اگر نیست از ره دعوی تنبع غزل خواجه گر چه بی ادب است
 نام های حکیم و کنا و حکیم شفاثی را بواسطه که شاگرد این دو استا دبود نیز
 به احترام یاد میکند :

این آن غزل حضرت رکن است که فرمود پای ملخی بیش سلبان چه نماید
 در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب ا کنون که نبض شناس سخن شفاثی نیست
 مقام نظیری را در شعر از عرفی برتر میداند و اعتقاد مخصوص خود را بنظیری
 ظاهر میکند .

صائب چه خیال است شوی همچو نظیری عرفی به نظیری نرساید سخن را

تا این حد صائب را میتوان بخشید ولی جای افسوس است که بنا بر خوش اعتقادی و یا شهرت عام ظهوری و جلال اسیر را هم قابل مدح دانسته است.

صائب نداشتیم سر و برگ این غزل این فیض از کلام ظهوری بهار سید خوشا کسی که چو صائب ز صاحبان کمال تبیع غزل میرزا جلال کند این اولین قدمی بود که در راه بد مذاقی و کج سلیقه‌گی گذاشته شد و اخیراً شارع عام گردید و نوبت باین جا رسید که امروز مردم بر اشعار ناصر علی و بیدل (۱) شوکت بخاری هم کله می‌جنبانند بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد.

میرزا صائب در جمیع اصناف و انواع سخن طبع آزمائی کرده است قصائد متعدد دارد يك مثنوی کوچک در رزم نیز سروده است در فن غزل وجود منحصر بفرذبوده لیکن قصائد و مثنویات او چندان رتبه ادبی ندارند و این هر دو و قبل از وی مضمون پیش یا افتاده گردیده بود بنا بران میرزا در این زمینه هیچ کاری کرده لتوالست يك بیت مثنوی آن قابل حفظ و تذکار است.

چنان لرزه در دشت پگین او افتاد ^{که طالع است فرنگی} که فارون برون از زمین او افتاد
میرزا دارای طبع سیال و مقلقی بود ^{دو مرتبه نجلام شعر می‌گفت} زمانیکه درد کن در شهر برهان پور سکونت داشت قصیده که دارای ۶۰ بیت بود در ظرف دو ساعت سرود چنانچه فخورانه میگوید:

هزار حیف که عرفی و نوعی و سنجر نیند جمع بدار لعیار برهان پور

بعقیده مترجم کله جنبانی مردم بر اشعار شعرای مذکور بیجا نیست مولانا شبلی در ترجمه حال هر شاعری مینویسد که شاعر دیگر باو نمیرسد - لیکن ما برخلاف او می‌نویسیم بیدل در خصائصی که مخصوص صائب است از سرزای مذکور جلورفته - شوکت هم ازو چندان عقب نخواهد ماند اما ناصر علی خود گفته با بران میفرستم تا که میگوید جوابش را .

که قوت سخن و لطف طبع می دیدند نمی شدند بطبع بلند خود مقرر
همین قصیده که یک چاشت روی داد مرا ز اهل نظم که گفت است؟ در سنین و شهر
نوبت یکی از شاگردانش مصرع مهملی خوانده و از مرزا التماس مصرع دوم
لمود مصرع این بود.

از شیشه بی می، می بی شیشه طلب کن
صائب بداهة سرود.

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن

روزی میرزا براهی میرفت سگی را دید که حسب عادت گردن بلند کرده
نشسته بود ناگاه این مضمون بخاطرش رسید.

شود ز گوشه نشینی فزون رعوت نفس سگ نشسته ز ایستاده سرفراز ترست
مطلع مشهور است از فغانی.

بیویت صبحدم، نالان بگلگشت چمن رفته نهادم روی بروی گل و از خویشتن رفته
میرزا این مطلع را چنین تبدیل نمود.

بیویت صبحدم گریبان چو شبنم در چمن رفته نهادم روی بروی گل و از خویشتن رفته
تشبیه شبنم شعر را جان داده و دعوی را نیز به اثبات رسانده است!

از زبان میرزا اخضع که از شاگردان میرزا صائب و از هم نشینان است سید عبد الجلیل
بلکرامی بود منقولست که روزی این مصرع را بحضور میرزا صائب خواندم:

دویدن، رفتن، استادان، نشستن، خفتن و مردن

مصرع بی معنی بود و چند کلمه بی مناسب را در یکجا فراهم کرده بود. میرزا

مصرع دیگری افزوده و ازین مصرع؛ مضمون غریب فلسفیانة پیدا کردید.

بقدر هر سکون راحت بود، بنسخت تفاوت را دویدن، رفتن، استادان، نشستن، خفتن و مردن

سخنان میرزا در زمان حیاتش چنان مطبوع و مقبول خواص و عوام گردیده.

بود که سلاطین و شاهان روزگار آئارش را از شاه ایران میخواستند و غزلیات او بطور تحفه و ارمغان دست بدست میگردید.

میرزا نسبت به عالم شعر و ادب يك خدمت بزرگی انجام داد یعنی از اشعار قدما و متاخرین انتخابی زده بیاضی مرتب نمود که برای سخن شناسان و دقیقه یابان بهترین دلیل راه است اگرچه میرزا يك انداز مخصوص دارد و آن درجه عادی شاعر است ولی چون دارای ذوق صحیح و فهم سالم بود اشعار بلند و نادری را انتخاب کرده است از شعرای عرب شاعر شهبری بنام ابوتمام گذشته است اهل ادب او را در ردیف متنبی میدانند ابوتمام مجموعه انتخاب کرد که بنام حماسه مشهور و در حقیقت روح و روان فن ادب است اهل فن میگویند: که کمال شاعری و سخن شناسی ابوتمام در انتخاب او است اشعار دیوانش تحت الشعاع این مجموعه واقع شده است.

بیاض منتخب میرزا صائب نیز بعینه همین کیفیت را داراست چه اشعار هر شاعری را که انتخاب زده عصاره و عطر دیوان همان شاعر است نسخه ازین بیاض را در خیدر آباد دیده بودم که یکی از پیشگامان این امر ادبی و متفکران ایرانی است که در ایران استنساخ کرده است با اسم هر شاعر تعداد اشعارش را به هندسه مرقوم و در یابان آن عبارت مختصر است که در آن شرح انتخاب نوشته شده است بر علاوه معلوم می شود که اهل فن و ارباب فضل ازین بیاض نقل میکردند و استقاده می نمودند. والہ داغستانی در ریاض الشعرا جا مجاز ازین بیاض نقل کرده است. نگارنده سه نسخه از این بیاض را دیده است که یکی از آن ها در کتابخانه خود من موجود است.

میرزا صائب در اطراف و ظرایف نیز شهرت تام دارن چنانچه زمانیکه در کشمیر بود در روزی بدر بار ظفر خان اشعار میخواند صدای حسین و آفرین از هر سو

بلند بود جوانی که در مجبوحه حسن و جوانی بود حاسدانه اعتراض نمود که این مضامین همه در اشعار قدما آمده است و برای شعرای حاضر غیر از تقدیم و تاخیر الفاظ دیگر مضمونی ندارند است.

صائب بداهة سرود:

اهل دانش، جمله مضمونهای رنگین بسته اند هست مضمون نه بسته... شما چون اتفاقاً شعر حسب حال و وقوعی بود ظفر خان بی اختیار خندیده و میرزا را انعام فرمود، میرزا غزلی گفته بود که مطلع آن این است.

سر و من طرح نو انداخته یعنی چه جامه را فاخته ساخته، یعنی چه مولوی این غزل را شنیده گفت ردیف آن غلط است زیرا یعنی چه صیغه غائب است و برای مخاطب استعمال آن دور از قواعد دستور زبان است. شخصی خورده تیری مولوی مذکور را بمیرزا رساند صائب در جواب گفت شعر مرا بمدرسه که برد؟

شخصی محمد مراد نام متخلص به لائق ساکن چونیپور بود در عهد عالمگیر به لاهور آمده و ظیفه سوانح نگاری بوی محول گردید در آغاز شباب شوق شاعری دامنگیر وی شد شهرت سخنوری صائب را شنیده عزم سفر ایران نمود و از فرط محبت و ارادت از چونیپور تا اصفهان پای پیاده قطع منازل نمود میرزا هم خلوص و عقیدت او را تقدیر نموده مقدم او را گرامی داشت؛ در منزل خود جاداد و از هر نوع نفقت و مهمان نوازی در حق وی کوتاهی نکرد شخص مذکور میگوید که من هیچگاه ندیدم که میرزا برای ساختن شعری فکر کرده باشد ولی بکروز بر خلاف عادت و روش دیرین خود در خیابان های باغ متفکرانه گردش میکرد سبب پرسیدم

فرمود که این شعر مشهور از فردوسیست :

بفرمود تا رخسار زین کنند
دم اندر دم نای زرین کنند

شفائی نیز در جواب وی گفته است :

بفرمود تا زین برابرش نهند
چه زین هبیه بالای آتش نهند

من هم میخواهم که در استقبال این شعری بگویم عرض کردم که اگر اجازه باشد من این کار را انجام دهم تمام شب فکر نموده فردا این شعر را بخدمت میرزا تقدیم نمودم .

بفرمود تا زین براد م نهند
به پشت صبا ، مسند جم نهند

میرزا شعر مرا نهایت پسندید و تحسین نمود . این واقعه را میر غلام علی آزاد بلگرامی بنا بر روایت خود لایق جو نیوری در یاد بیضا نقل کرده است . ولی خلاف کمان و قیاس است که صائب شعر شفائی را در برابر فردوسی آورده و باز خود هم اراده جواب داشته باشد .

کلام: انداز و روش خصوصی صائب تمثیل است طبقه تمثیل قبل از وی نیز متداول بود ولی میرزا این سکه را بنام خود زد چنانکه سایر شعرا تمثیل را برای اظهار مضامین عام بکار میبردند و صائب آن را برای مضامین اخلاقی اختصاص داد . در اشعار صائب ، مضامین خیالی و افکار بکر و دست نخورده بکثرت موجود است این روش خاص متأخرین است اگر چه در اشعار صائب آن خیالات لطیف و مضامین باریک عشق و عاشقی که در اشعار عرفی و نظیری موج میزند سراغ نداریم ولی از طرف دیگر فصاحت زبان ، استحکام جملات ، و السجام الفاظ و استعمال محاورات او را در جایی قرار داده که دست هیچ يك از شعرا بد امان او نرسیده است . همین خصایص و مراتب است که او را استاد و شیخ متأخرین قرار داده بر خلاف در موقع خواندن

اشعار سایر شعرای متأخرین ذهن خواننده مطلقاً بطرف خوبی های زبان متوجه نمی شود. اشعار ذیل ملاحظه شود:

خود مگر از در اوصاف در ائی ورنه
 قربان پاس غلط کرده خود می دارند
 شب، که صحبت بحدیث سر زلف تو گذشت
 باد کار جگر سوخته همچون است
 نه شبم است چمن را بروی آتشناک
 تو فکر نامه خود کن که می پرستانرا
 دلم بیاکی دامان غنچه میسرزد
 چشم عاشق ز تماشای تو چون سیر شود
 که گذشت ست از بن بادیه دیگر کامروز
 طوفان گل و جوش بهار است به بینید
 عالم بیخبری طرفه بهشتی بوده است
 هم اینجا صلح کن با ما چه لازم
 درین دو هفته که چون گل در بن گلستانی
 تمیز نیک و بد روزگار کاور تو نیست
 درون خانه خود هر گدا شهناهیست
 میان نور و ظلمت عالمی دارم نمی دانم
 این قدر کز تو دلی چند شود شاد بس است
 اشعار تمثیلیه صائب چون نهایت معروف و در افواه سا ریست بنا بران ازان
 صرف نظر میکنیم.